

.....

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث را عرض کردیم از اول بحث تعارض شروع کردیم و ابتدائاً طبق قاعده ای که هست عرض کردیم کلمات مرحوم نائینی و دو مورد هم تعلیقات مرحوم آقای آقا ضیاء قدس الله نفسه را متعرض شدیم، خلاصه بحثی را که، البته یک بحث را هم به مناسبت فرق بین باب تعارض با اشتباه الحجة باللاحجة بیان کردند که توضیحاتش داده شد. آخر مطلب، بعد حالا یکی دو مثال، در اثنای این صفحه ۷۰۲ و ۷۰۳ یک مقدار مثالهای باب تعارض را که تعارض تارةً به نص است و تارةً به لازم خارجی است، نکاتی که عرض کردیم، چون با مراجعه واضح است احتیاج به گفتن ندارد. خلاصه بحث را مرحوم آقای نائینی فظهر أنه مجرد العلم بکذب احد الدلیلین صدورا أو مضمونا لا یکفی فی وقوع، این اشتباه حجت باللاحجة است، بل یعتبر فی وقوع التعارض بین الدلیلین امران، احدهما أن یکون کل منهما واجدا لشرائط الحجیة، هر دو حجت باشند.

ثانیها أن یمتنع اجتماع مدلولهما ثبوتا فی عالم الجعل و التشریع، هم دو تاییشان هر دو واجد شرائط باشند و لذا عرض کردیم این ها گاهی می گویند تعارض در جایی است که تکاذب باشد یا تنافی باشد، این طور نباشد که فقط احدهما دیگری را نفی بکند، کلٌ ینفی الآخر، کلٌ یعارض الآخر یعنی به اصطلاح هر دو فی نفسه حجت هستند و با همدیگر تعارض می کنند چون مدلولشان در عالم جعل و عالم تشریع قابل جمع نیست. این خلاصه تعریف است.

این مطلبی که ایشان فرمود خب مطلب درستی است، اصلاً تعارض در جایی صدق می کند که هر دو حجت باشند، إنما الکلام این است که این مطلب بنابر مبنای کسانی است که قائل به حجیت تعبدی هستند، سابقاً توضیح دادیم. عرض کردیم مبانی در باب حجیت خبر فوق العاده فراوان است و فوق العاده مختلف است، حتی بعضی ها ممکن است بعضی از خبرها به نظرشان حجت نباشد طبق ضوابط خودشان اما عملاً خبری را که فاقد ضوابط است حجت گرفتند و بالعکس، یعنی هم در صغرای بحث حجت خبر و حتی در کبرای بحث

.....

حجیت خبر اختلاف شدید است و هم در صغرا، در هر دو اختلاف شدیدی بین علما است و یکی از مسائل واقعا اساسی است، مخصوصا که تدریجا تمام معارف حوزوی ما از راه خبر شد، حتی تفسیر قرآن، عقائد مثلا ابن عباس این طور گفت، آن آقا آن طور گفت در مسائل عقایدی و الی آخره تا مسائل لغت و حتی بعضی هایشان مسائل طب را که این سندش درست است، سندش صحیح است یا نیست و الی آخره یعنی آنچه که در معارف حوزوی آمد، آنچه که منقول بود این بحث حجیت خبر در آن مطرح شد و عرض شد که آنی که می توانیم به طور کلی سه مبنای کلی تصویر می شود، سه مبناست، کلی، حالا خصوصیات دیگر، یک مبنای حجیت تعبدی اسمش را گذاشتیم و آن این است که خبر به عنوان دلیل لفظی تعبد داریم که یک طائفه ای از خبرها حجت است و یک طائفه هم حجت نیستند یا به اصطلاح بنده یک حدی گذاشتند یا یک خط کشی کردند، هر خبری که واجد شرائط است این ور خط است و هر کدام نیست حجت نیست، ما اصطلاحا این را حجیت تعبدی گذاشتیم و لکن خود این حجیت تعبدی را عرض کردیم عرض عریضی دارد، مشهور در بین اهل سنت حجیت تعبدی برای خبری است که یرویه عدل ضابط الی آخر تعریف که عرض کردیم لکن با دو قید من غیر شذوذ و لا علة، این خبر صحیح می شود. بین علمای شیعه از بعد از علامه کل خبر یرویه عدل امامی الی آخر الاسناد، پیش علمای اخباری کل خبر یوجد فی احد الکتب المشهوره، بین مرحوم آقای خوئی و کسانی که این مسلک را گرفتند کل خبر یرویه ثقة، حالا می خواهد شیعه باشد یا نباشد، با دین باشد یا بی دین باشد، متحرز عن الکذب باشد این خبر حجت است پس الی آخره، حالا معیارها را نمی خواهم وارد بشوم.

روی این مبنا تعارض معنا دارد، اصلا تعارض روی این مبناست، چرا؟ چون ممکن است دو تا خبر باشد، راوی هر دو ثقة باشد یا دو تا خبر باشد هر دو در کتب مشهوره باشند و با همدیگر معارض هستند، مدلولشان قابل جمع نیست در عالم تشریع، این تعارض صدق می کند، این مطلب ایشان راست است.

.....

مبنای دوم جز مبانی کلی خبر به عنوان دلیل لفظی حجت است لکن با تجميع شواهد و شواهد را هم عرض کردیم در طول این مدت عده زیادی چه از علمای شیعه و چه غیر شیعه شواهد، بعد این شواهد در کتب اهل سنت شواهد هست، قرائن هست، متابعات هست، مقویات هست، مقارنات و إلى آخر اصطلاحات عجیب و غریبی برای این شواهد هست.

پرسش: صدور و مضمون و ..

آیت الله مددی: اینها را من اضافه کردم، من شواهد کلی را هم نه تا گرفتیم، حالا نمی خواهم وارد بشویم، در کتاب وسائل در خاتمه وسائل شواهد را ۲۵ تا گرفته که ما خواندیم، در بحث حجیت خبر اصلا عبارت وسائل را آوردیم خواندیم، ۲۵ شاهی را که ایشان اقامه فرمودند. علی ای حال فعلا وارد این بحث نمی شویم، نتیجه این بحث این است که اگر بین دو تا خبر تعارض باشد این دیگر نمی گوید اینها هر دو حجتند، می گوید یکیش حجت است و یکیش لا حجت است، آن وقت باید اعمال قواعد بکند، شواهد اقامه بکند که کدام یکی حجت است یا به شواهدش کافی است یا کافی نیست، راه های خاص خودش. دیگر بنابراین مبنا حل تعارض قبل از وثوق به خبر است، قبل از تجميع شواهد است، یکی از تجميع شواهدی که باید آماده بکند حل تعارض است، دیگر در این مبنا نمی شود دو تا خبر متعارض یعنی دو تا خبری که باهم منافی هستند حجت باشند از باب وثوق، وثوق به دو خبر نمی شود، برای حصول به حکم ابتدائا باید این تعارض را حل بکند نه این که تعارض بعد پیدا می شود پس این هم، لذا روی این مبنا تعارض معنا ندارد، بلکه اختلاف حدیث می شود گفت، چرا؟ چون این حدیث خلاف آن یکی است یا علل حدیث می شود گفت، عرض کردیم از اولین نامگذاری هایی که برای این بحث در شیعه شده فضلا عن السنة، عنوان علل الحدیث است، اولین کتاب ما ظاهرا مال یونس ابن عبدالرحمن باشد این کتاب را عرض کردیم در کتاب فهرست شیخ و فهرست نجاشی به دو اسم آمده، در یکیش آمده علل الحدیث و در یکیش آمده اختلاف الحدیث و ظاهر هر دو تعبیر قشنگ است یعنی هم اختلاف الحدیث قشنگ است و هم علل الحدیث قشنگ است، انصافا تعاریف غریبی است و بحث علل را باز اهل سنت مستقلا دارند، در همین کتاب شافعی هم اختلاف الاحادیث دارد، بایی را در اختلاف الاحادیث دارد، تعارض ندارد، تعارض ندارد، اختلاف دارد و احتمال قوی دارد که کتاب یونس قبل از کتاب شافعی باشد، کتبی را اهل سنت در اصول به شیبانی

نسبت دادند، چون من از آنها درست اطلاع ندارم نمی دانم کتب ایشان چاپ شده یا نشده، نقل شده یا نشده، چه تعبیری آمده اما ظاهراً مرحوم یونس ابن عبدالرحمن عمراً از شافعی که بزرگتر است یعنی این قدر متیقن است، حالا وفاتش بعد از شافعی است یا قبل از شافعی است کار به آن ندارم اما عمراً چون دارد که یونس امام صادق را بین صفا و مروه دید، از حضرت روایت نکرد اما حضرت را دیده و شافعی بعد از رحلت امام صادق به دنیا آمده، عمراً از او بزرگتر است، حالا یا اصل این است که یونس این کار را کرد و بعد هم برقی همین طور، آن هم از عجائب این است که در یک کتاب اسمش علل الحدیث آمده و در یک کتاب اختلاف الاحادیث یا اختلاف الحدیث، این کتابهای اولیه‌ی ماست و بعد هم عرض کردیم غیر از خود برقی در این کتاب نوادر الحکمة باب اختلاف احادیث داشته، حالا بعدها هم در کافی داریم اِلَی آخره، آنچه که ما داریم بیشتر کلمه اختلاف است یا مثلاً در سالهای ابن قتیبه تعبیر مختلف الحدیث را ایشان دارد و این شواهد را سابقاً عرض کردیم تعبیر بیشتر مختلف بوده، تعارض را بله سید مرتضی در ذریعه هم تعارض دارد چون گفتم نگاه نکردم، بعداً نگاه کردم دیدم ایشان هم تعارض دارد. شیخ در کتاب عدة تعارضاً و تقابلاً دارد، در عرض هم قرار بگیرند یا در مقابل هم، در روبروی هم قرار بگیرند، ایشان تعبیر تعارض در عرض هم یا در روبروی هم قرار بگیرند به جای کلمه، خب الان اخیراً در کلمات اصحاب ما تکاذب و تنافی و اینها را بکار می برند و این هم راجع به تاریخش اجمالاً.

پس بنابراین آنچه که هست، آنچه که الان می توانیم عرض بکنیم این است که تعارض بنا بر این مبنا هم معنا ندارد، اینها ظاهراً بحث حجت و لاحت یا کذا را اشتباه گرفتند با بحث مبانی یعنی روشن نیست، الان خود مرحوم نائینی ظاهرش این است که خبر موثوق به است یعنی با شواهد قبول می کند اما در بعضی عباراتش این است که افیونس ابن عبدالرحمن ثقةٌ در می آید که ایشان قائل به حجیت خبر ثقة است مثل آقای خوئی اما عملاً این جور نیست، این اقوی شاهد بر این است که مرحوم نائینی در رجال کار نکردند که تشخیص ثقة و غیر ثقة را بدهند و لذا به ذهن می آید که گاهی اوقات مثلاً عباراتشان خیلی روشن نباشد در این که معیار چیست و مبناى سوم هم عدم حجیت خبر است که اصلاً خبر را به عنوان دلیل لفظی حجت نمی داند و اگر هم مضمون خبری مورد عمل اصحاب بود تلقی اصحاب را معیار قرار می دهد نه خبر را که عرض کردیم مبناى سید مرتضی است بلکه سید مرتضی به شیعه این مبنا را نسبت داده و

.....

عرض کردیم انصاف قصه آنچه که ما در شیعه تا زمان علامه می بینیم قائل به حجیت تبعیدی صراحتاً نمی بینیم، حالا اگر مثلاً فقهای گمنامی بودند یا فقهای که آشنایی با آن ها نداریم آنها بحث دیگری است اما آن که ما می بینیم دو تا مبناست مثلاً شیخ مفید یک تذکره در اصول فقه دارد، ظاهرش این است که خبر را با شواهد قبول می کند، سید مرتضی که خبر را قبول نمی کند، شیخ طوسی هم قبول می کند معیارهایش خیلی واضح نیست، در کلمات شیخ طوسی چه در بحث کبرویش و چه در بحث صغرویش در تطبیقاتش در تهذیب فرض کنید مثلاً سه مورد خبر مرسل ابن ابی عمیر را رد می کند به این که این خبر مرسل است، ده ها مورد مرسل ابن ابی عمیر را قبول می کند، یک مبنای واضحی ندارد. ظاهراً شیخ می خواسته تقریباً این جوری هم حجیت تبعیدی را بگوید و هم نظر داشته باشد به تلقی اصحاب و عمل اصحاب و از کتب مشهوره می گرفته، از روایات اجلا می گرفته، ثقات می گرفته، یک معیار این جوری می شود من حیث المجموع اولاً باید راوی خبر شیعه باشد، چون عرض کردم حجیت خبر را از زاویه مذهب بررسی کردند و لذا سرّ این که ما در رجال با اهل سنت اصولاً حتی آنهایی که رجال نوشتند، ما با اهل سنت داخل نشدیم چون سرّ اولش این بود که شیعه باشد، آنها هم غالباً اگر کسی شیعه باشد قبول داریم کلاً، آنها هم عکس قصه است لذا این نقاط فرق چطور بین ما و آنها اختلاف افتاد و چطور آنها الان مثلاً کتاب معجم مرحوم استاد را بررسی رجالی می کنند لکن با همان ذهنیت خودشان، با آن ذهنیت خودشان که می خواهند بررسی بکنند خواهی نخواهی به مشکلات بر می خورند، این باید به این ها توضیح داده بشود که ما یک ذهنیت داریم و شما یک ذهنیت دارید، حالا وارد این بحث نمی خواهم بشوم.

و اما کسانی که قائل به حجیت نیستند اصلاً تعارض کلاً مطرح نیست، عرض کردیم مرحوم سید مرتضی آخر بحث، بحثی دارد راجع به اقسام خبر و مرسل و غیر مرسل و تعارض و اینها، ایشان می گوید تمام این بحثها ساقط است چون خبر حجت نیست دیگر، حالا می خواهد مرسل باشد یا مرسل نباشد، مسند باشد، صحیح باشد یا صحیح نباشد، تعارض داشته باشد یا نداشته باشد، اصلاً کلاً ایشان می گوید کل این ابحاثی را که راجع به خبر کردند کلاً ساقط می شود چون ما خبر را حجت نمی دانیم، ایشان راست هم می گوید.

.....

بعد روی مبانی کسانی که وثوق دارند آن هم تقریباً همین طور است، بلکه ممکن است به کسانی که مبانی اصول دارند تعارض دلیلین یعنی لهما شانیة الدلیل، این را می شود فرض کرد، به این صورت که در یک مسئله ای دو تا حدیث باشد، به حسب ظاهر دو تا سند صحیح اند، هر دو سند، دیگر حالا موثقاً صحیحند، هر دو صحیحند و با همدیگر اختلاف دارند لکن کسی که قائل به شواهد است اینجا نمی گوید این هم حجت است و آن هم حجت است، می گوید رجوع به شواهد می کنیم یکیشان حجت است، آن یکی دیگر حجت نیست اما شانیت حجت دارند، اگر به این معنا باشد یعنی ظاهرش این طور است و لذا عرض کردیم یک بحثی هست که خبر صحیح را اگر اصحاب اعراض کردند این از حجت ساقط می شود، دیدم بعضی ها این طور گفتند، نه ساقط نمی شود چون این خبر صحیح است، حجت است، حالا که حجت است چرا اعراض بیاید آن را از حجت بیندازد، بلکه اگر ضعیف بود اصحاب عمل کردند حجت می شود اما اگر حجت بود و اصحاب اعراض کردند دیگر از حجت ساقط نمی شود لذا این تفصیل را قائل شدند که اعراض را کاسر نمی دانند اما عمل را جابر می داند، این طور برای من نقل کردند ان شا الله درست باشد یا نباشد. این مشکل کار این جا این است، مغالطه اش، وقتی گفت خبر صحیح است یعنی خیال می کند حجت، پیش این آقا خبر صحیح حجت نیست، اگر گفت خبر صحیح حجت است که اعراض معنا ندارد، این می خواهد بگوید صحیح است به حسب اصطلاح، به حسب ظاهر. اصلاً این سندش روایتش ثقات هستند، صحیح یعنی این، اما حجت نیست چون اعراض شده حجت نیست، نه این که چون این خیال کرد گفت صحیح یعنی حجت، حالا که حجت بود پس بنابراین معنا ندارد که اعراض بیاید حجت را بردارد، این تصورش این شد. نه صحیح یعنی به قول من شأنیت حجت دارد، حجت نیست، اگر حجت باشد که خب معنا ندارد اعراض بیاید بردارد. حجت نیست، صحیح یعنی مصطلحاً صحیح است یعنی شأناً صحیح است، به اصطلاح روایتش ثقاتند، عدل امامی هستند، این مراد از صحیح است و لذا مرحوم نائینی عبارتی دارد کل ما ازداد صحةً ازداد وهناً، هر چه صحتش بالا برود ضعفش و مشککش بیشتر می شود، مرادش این است که اگر مثلاً، اصطلاحی را آقایان متاخر ما دارند صحیح اعلائی، صحیح اعلائی این است که تمام روایت خبر اضافه بر این که جز ثقات هستند اضافه بر آن جز اجلای طائفه هستند، این را اصطلاحاً صحیح اعلائی می گویند، همه جز اجلای طائفه هستند، مرحوم نائینی می گوید اگر یک خبری بیاید که همه اش از اجلای طائفه

.....

باشند بلکه ممکن است دو نفر، سه نفر، چهار نفر این خبر را از اجلاء طائفه نقل کردند و همه‌شان از اجلا هستند لکن اصحاب اعراض کردند، این معلوم می‌شود مشکلش خیلی زیاد است، با این اسانید صحیحه، صحیح یعنی به حسب ظاهر، نه این که صحیح یعنی حجت، آن معنا ندارد که حجت بگوئید، بگوئید حجت است و بعد بگوئید از حجیت افتاد، مراد این متاسفانه الفاظ درست بکار برده نمی‌شود، اگر مراد از تعارض این که ایشان می‌گویند باید کلّ منهما واجد شرائط حجیت یعنی حجت باشد این خب مبنای کسانی است که حجیت تعبیدی را قائلند اما واجد به این معنا که ظاهرا هر دو صحیحند، ما داریم، در فقه زیاد داریم، این یکی را زیاد داریم، فرض کنید در همین مسئله معروف که اگر زن یا شوهر قبل از زفاف بمیرند، بعد از عقد و قبل از زفاف موت احدهما اتفاق بیفتد آیا مهر نصف می‌شود؟ مثل طلاق قبل الدخول یا مهر کامل است، تصادفاً دو طائفه روایت داریم هر دو هم معتبرند، یکیش می‌گوید نصف می‌شود و یکیش می‌گوید کامل است، شاید هم مشهورتر فکر می‌کنم بین اصحاب نصف می‌شود، حالا خود من عقیده‌ام این است که کامل است اما شاید مشهورتر این است که نصف می‌شود اما دو تا طائفه هستند، هر دو هم معتبرند، این طائفه هم معتبر است و آن طائفه هم معتبر است، این را می‌شود تعارض گفت به خاطر این که شانیت حجیت دارند، حجت نمی‌شود هر دو حجت باشند پس روی مبنای امثال بنده که قائل به حجیتی هستیم که شواهد باشد اصلاً باب تعارض معنا ندارد، یا باید گفت علل الحدیث، ما در بحث حدیث فقط بحث اختلاف نداریم، متن داریم، سند داریم، مصدر داریم، این که حدیث مدرج هست، مدرج نیست، خیلی حدیث مشکلات دارد، فقط مشکلاتش اختلاف نیست، هدف از این بحث علل حدیث این است که برای این که ما به یک حدیثی وثوق پیدا بکنیم، یک حدیثی را دلیل قرار بدهیم، یک حدیثی را حجت قرار بدهیم حجیت لفظی قرار بدهیم دنبال مجموعه ای از امور هستیم، این مجموعه ای از اموری که هست یکی از آنها این است که اگر یک حدیث مخالف داشت باید این را حل بکنیم، اگر گیر کردیم دیگر وثوق پیدا نمی‌کنیم، این هم یکی از مجموعه کارهاست.

پس اختلاف اساسی ما با آقایان در بحث تعارض این است که صرف عنوان تعارض که آقایان می‌فرمایند درست نیست، این مطلب در میان اهل سنت درست است چون قائل به حجیت تعبیدی هستند، هر که قائل به حجیت تعبیدی باشد تعبیر تعارض درست است و روشن

.....  
هم شد که تعبیر تعادل و ترجیح هم درست نیست چون تعادل یعنی هر دو حجت متعادلند، مساوی هستند، ترجیح یک حجت بر دیگری،  
خب هر دویشان حجت نیست، اصلا دو تا حجت معنا ندارد، مثل دو تا یقین، اصلا دو تا حجت نداریم، وثوق پیدا نمی شود.

پس بنابراین اگر بنا بشود این را باب قرار بدهیم باب اختلاف الحدیث خوب است، علل الحدیث خوب است و این که ما این را مستقلا  
بیاییم قرار بدهیم یعنی اهم اباحت اصول، این ها دیگر هیچ کدام واقعیت ندارد، این ها ذیل بحث حجیت خبر هستند، ما در بحث حجیت  
خبر وقتی که اقامه شواهد می کنیم در آنجا باید این مطلب را توضیح بدهیم، یکی هم حدیثی که مخالف دارد، حدیثی که ندارد مخالف  
دارد. آن وقت از این جا هم یک نکته دیگری پیدا شد در عده ای از کتب می گویند هذا معارضٌ لا یعارضه، اگر باب مفاعله بکار برده  
شد معنایش این است که یک حدیث را حجت گرفته، یک حدیث دیگر در مقابل او آمده او با آن مخالفت می کند اما آن حدیث اول  
حجت بوده، این جا تعبیر به یعارض یا یخالف می کنند، باب مفاعله، اما اگر هر دو حجت بود تعبیر به تعارض می کنند. اگر هر دو حجت  
بود می گفتند الحدیثان متعارضان یا متکافئان، مساوی هستند یا متکاذبان، هر دو همدیگر را دروغ.

پس بنابراین اگر باب معارضه را بکار بردیم، باب مفاعله را بکار بردیم یکی معارض دیگری است، اگر باب تفاعل را بکار بردیم هر دو  
با هم اختلاف دارند، و این معنایش باید این باشد که هر دو حجتند، کلمه معارض را غالبا جایی به کار می برند مثلا لا یعارضه، چرا؟  
چون حدیثی که حجت باشد با شواهد آورده، بعد می گوید و لا یعارضه حدیث فلان، این جا باب معارضه است.

آن وقت ریشه لغوی این کلمه که چرا آقایان کلمه تضاد را بکار بردند، کلمه تناقض را بکار بردند، کلمه تعارض را بکار بردند، ریشه  
این کلمه از کجاست؟ عرض شد در مباحث سابق اشاره شد، چون قبل از این مرض ویروس کرونا هی گفتیم بعد می گوئیم حالا  
توضیحش را بدهیم، اصل این از عرض الطريق است یعنی راهی که مردم دارند می روند خب هر کس سوار اسبش می شود، طول راه،  
در طول راه می رود اما بعضی وقتها یکی می آید، آن وقت اسبش را در وسط طریق، در عرض طریق قرار می داد، اگر در عرض طریق  
اسبش را قرار می داد راه را می بست، این یعارض به معنای این است یعنی اگر شما گفتید این خبر شواهد دارد حجت است، می گوید  
آنی که جلوی راه را می گیرد و عرض راه را می گیرد خبر فلان، یعارضه این در عرض آن قرار می گیرد، چون می گویند معانی معقوله

.....

به معانی محسوسه بر می گردد، ظاهراً معنای محسوس تعارض از کلمه عرض الطريق بوده و عرض الطريق به معنای این که آن وسیله اش را در عرض راه قرار داد، به جای این که در طول راه قرار بدهد در عرض راه قرار داد، آن وقت معنای تعارض در حقیقت این می شود و لذا در باب تعارض باید هر دو حجت باشند یعنی این هم آمده عرض راه قرار داده، آن یکی هم قرار داده نه یکی، یعنی این بخواهد برود به آن می خورد و آن هم بخواهد برود به این می خورد، هر دو در عرض راه قرار دادند و لذا می گوید کل واحد واجدا لشرائط الحجیة، چون اگر یکی واجد بود و یکی واجد نبود یکی عارض است، یکی جلوی راه را گرفته، آن باید برود، آن وقت این را کنار می زنند، به یک نحوی جواب می دهند، یا سندش ضعیف است یا کذا، کنار می زنند راهش را ادامه می دهد.

پس بنابراین خوب دقت بکنید سرّ این که باب تعارض ذکر شد و ضابطه اش هم این شد که کلّ منهما واجد لشرائط الحجیة نکته اش این شد هر کدام در عرض راه است نسبت به دیگری، نه فقط یکیش در عرض راه است، یعنی این می خواهد برود آن جلویش را گرفته و آن هم که می خواهد برود جلویش را گرفته، نه این می تواند برود و نه آن می تواند برود، این را تعارض می گویند، سرّ تعارض این است، اگر یکی گرفت این می شود معارض، البته در کتب اهل حدیث، در نهایة ابن اثیر و در کتاب لسان العرب هم نقل کرده از ناحیه ابن اثیر، در حدیث سراقه، من حدیث را نشد نگاه بکنم، در کتاب نهایة ابن اثیر دارد إنه عرض للنبی و ابی بکر فرسه، این عرض یعنی اسبش را در وسط راه به عرض راه قرار داد که پیغمبر و ابوبکر رفتند رد بشوند، این در کتاب نهایة ابن اثیر، من نمی دانم حالا این سراقه حدیثش کاملش چیست نشد مراجعه بکنم، در لسان العرب هم آورده بود این چایی که من از نهایة دارم.

پرسش: مبهم ۲۵:۴۰

آیت الله مددی: این اعتراض به این معناست

لکن من نکته دیگری را می خواهم بگویم، این معلوم می شود عرض به این معنا فعل هم از آن آمده است، این نکته را دقت بکنید چون عرض معنای اسمی است در مقابل طول، إنما الکلام از این معنا آیا معنای حدثی و اشتقاق فعلی هم آمده یا نه؟ مثلاً سفر، سفر را به معنای بعد انسان از مقر زندگیش لکن گفته شده در لغت عرب سفر به این معنا بکار برده نشده. سافر بکار برده شده، خود سفر عبارت

از آن عمل است اما به این معنا بکار برده نشده، گفته شده نادرا بکار برده شده اما معلوم نیست، سفر که معنای حدی باشد به معنای پرده را کنار بزدن، آن نقاب را کنار زدن.

پرسش: تفسیر؟

آیت الله مددی: البته این سفر است و آن فسر است.

دقت کردید؟ پرده را کنار زدن، مثل فرض کنید زنی پوشیده ای پوشیده و پوشیه را کنار بزند، سفر، محجوبه عن کل مغلة ناظر، یک شعری را شیخ الرئیس در باب نفس دارد، هبطت إليك من المحل الارتفاع، و ... إلى أن يقول محجوبه عن کل مغلة ناظر و هی التي سفرت و لم ... سفرت یعنی رویش را باز کرد، برقع و نقاب روی صورتش قرار نداد پس سفر استعمال نشده لذا ما در مباحث لا ضرر به این مناسبت گفتیم، آن وقت در لغت عرب اگر بخواهد تلبس به آن پیدا بکند چون از ثلاثیش استعمال نشده به ثلاثی مزید می برند می گویند سافر ای تلبس بالسفر لذا در این جا باب مفاعله طرفینی نیست، سرّ این که باب مفاعله، سافر زید، ما این توضیح را در بحث لا ضرر عرض کردیم در این جور جاها باب مفاعله طرفینی نیست، مثلاً ضرّه، ضرّه ناراحتش کرد اما این ضرّ از آن ضرّ و ضرّ در می آید مصدر اما ضرر که اسم مصدر است ضرر خود آن نقص است، اگر مراد این باشد یعنی این نقص باشد نمی گویند ضرّه، می گویند اضرّ به یا ضارّه، عرض کردیم آنچه که در آیات قرآن آمده باب مفاعله است، ضارّه و لا تضارّ والدّه بولدها، ضرار لا تمسکوهن ضرارا، لا ضرر و لا ضرار، بعدها عبارت اضرّ هم استعمال شد و چون زمانش فرق می کند و إلا ما عرض کردیم بعید نیست اگر اضرّ بطریق المسلمین مراد شأنیت است یعنی مثلاً در راه مسلمان ها پوست موز انداخته صلاحیت دارد آدم پایش روی آن برود لیز بخورد اما اگر بالفعل ضرر را به طرف وارد کرد آنجا ضارّ می گفتند، إنک رجل مضرّ، یعنی تو عملاً برای این شخص ایجاد ضرر، ببینید، ضرر نه ضرّ،

پرسش: مقدمه چینی نبوده

آیت الله مددی: نه مقدمه چینی هم نبوده.

.....

خود ضرر را و لذا مثل سفر، می گفتند سافر و لذا باب مضارّه به این معنا نبود که حتماً آن به تو ضرر بزند و تو به او، این را ما در باب لاضرر توضیح دادیم و عرض کردیم در لغت عرب این خصوصیات را برای هیئات در نظر می گیرند چون لغت عرب معانی مختلف را با هیئات مختلفه افاده می کند، مثل لغت فارسی یا انگلیسی نیست مثلاً، لغت های اروپائی نیست، در لغتهای فارسی با پسوند و پیشوند و اینجور چیزهاست اما در آن لغات با هیئاتی که هست و اینها را دقیقاً در نظر می گیرد مثلاً در لغت عرب عون یعنی کمک، خود عون یعنی کمک، مثلاً شما دیوار می چینید، آجر و سیمان، یک کسی به شما آجر می دهد می شود عون، شما که دیوار می چینید می شود عمل، یک عمل دارند و یک عون دارند، آن وقت اگر این عون را یک نفر به شما می دهد گفتند باب افعال، اعانه، اگر شما به او کمک می کنید بعد او به شما کمک می کنید باز شما به او، این طوری، مثلاً یک کسی آمد کمک کرد در خانه ساختن برای شما، شما کمک کردید در ازدواج پسرش، این را عاونه می گویند، این را باب مفاعله می برند. این جا باب مفاعله مال طرفینی است لکن طرفینی که به طول باشد اما اگر آمدید در آن واحد شما به این کمک می کنید در همان آن هم او به شما کمک می کنید، آن جا تعاون می گویند. مثلاً مضاربه، شما در گوش طرف می زنید و طرف هم به پشت شما می زند این را مضاربه می گویند اما در این حالت که دست شما روی صورت اوست، پای او هم به پای شماست این حالت که ضرب از دو طرف اتفاق بیفتد می گویند تضارباً یعنی اگر بخواهند حکایت فعل مایینی را بکنند. آن وقت در این جا خوب دقت بکنید در این جا چون عرض است فعل ثلاثی مجرد بکار برده شده ظاهراً دیگر باب مفاعله اش باید یک نوع تاکید باشد چون سفر باب مفاعله اش به معنای طلب سفر، طرفینی نیست که، این را ما این توضیحات را در سابق عرض کردیم.

آن وقت ظاهراً اصل این کلمه در لغت عرب استعمال داشته، من چون شاید بعضی ها شاید به ذهنشان بیاید که کلمه تعارض یک اصطلاحی است که اصولیین گرفتند، نه ظاهرش از همین روایت دارد عرض للنبی و ابی بکر فرسه، این کلمه تعارض اصلش از این فعل عرض است، آن وقت ظاهراً این مسئله که من یک صحبتی بکنم که این معنای معقول است، یک صحبتی بکنم مخالف صحبت شما، این را ببینید، همین بحث تعارض که ما داریم، همین بحث تعارض، ظاهراً این هم سابقه دارد یعنی جدید نیست، لکن آنی که الان از کتاب

.....  
نهایه ابن اثیر در می آید سابقه اش به نحو اعراض است، یک حدیثی نقل می کند که امام حسن داشت درباره آن دومی صحبت می کرد  
فاخذ الحسین فی عراضه، عراض یعنی معارض، این هم در نهایه ابن اثیر است، دو تا عبارت می آورد که عراض در آن بکار برده شده،  
اگر نهایه ابن اثیر باشد.

اخذ الحسن علیه السلام فی ذکر عمر، فاخذ الحسین فی عراض کلامه یا فی عراضه، یکی هم قبلش است. قال فی مقابله، در مقابل او،  
عارض کلام ای فی مقابل کلامه

یکی از حضار: ای فی مثل قوله و مقابله

آیت الله مددی: مقابله

دو تا دارد، یکی عبارت مال امام حسین است، یکی هم قبلش یک حدیث دیگر نقل می کند، دو تا عبارت را ابن اثیر نقل می کند، عراض  
را دو مطلب نقل می کند، حدیث قبلش را بخوانید.

یکی از حضار: مبهم ۳۴:۲۰

آیت الله مددی: آن مثال اول یادم آمد، کلام نبود، باب اول عراض یعنی این آمد از عرض وارد شد، در مقابل آنها وارد شد از عرض نه  
از طول، آن وقت عراض کلام هم از همین معنا یعنی این در عرض کلامش وارد شد یعنی جلوی کلامش را بست، روشن شد؟ پس در  
حقیقت تا آن جایی که بنده الان پیدا کردم ریشه تعارض در اصطلاح اصولی از این جاست، روشن شد؟ و چون این یک ریشه معقولی  
است که ریشه محسوس دارد عرض الطریق، بعید نیست که این اصلاً مال قبل از اسلام هم باشد، این در لغت عرب بوده. من فعلاً دیگر  
شواهد شعر و اینها، شواهد قبل از عرب و قبل از اسلام را مراجعه نکردم اما چون این معنای محسوس یک معنای واضحی بوده معنای  
معقول هم عادتاً باید واضح باشد و این هم جزء لطائف کلام است، در آن جا تعبیر کرد فی عراض کلامه، الان آنی که ما داریم الان ما  
در زمان ما، ما معارضةً لکلامه می گوئیم و اعراض مصدر دوم باب مفاعله است، معارضة و اعراضا، مثل مضار و ضرار، خیلی عجیب  
است، در باب ضرار هم مصدر دوم بکار برده شده، و لا تمسکوهن ضرارا، یکی ضرارا در قرآن و یکی لا ضرر و لا ضرار، یعنی به

عبارت دیگر و باب معارضه هم خیلی عجیب است، این تصادف عجیبی است، در باب معارضه هم مصدر دوم باب مفاعله بکار برده شده، پس آنچه که مطلب بود مطلبی را که شخص می گوید کسی در مقابلش و در عرضش می ایستد اعراض می گفتند، ای معارضا له، بعدها این را که از دو طرف بود تعارض گفتند، پس تا این جا روشن شد ریشه های اصلی این کلام که حالا بعضی ها خیال کردند اصطلاحی است مال اصولیین، نه این ریشه لغوی دارد و ریشه عرفی دارد یعنی چیز خاصی نیست لکن در این ریشه ای که تا حالا به ما رسیده یک کلام در عرض کلام دیگر جلوی دیگری در عرضش می ایستد.

پرسش: مبهم ۳۷:۵

آیت الله مددی: آن یعارضه القرآن به معنای عرضه کردن است، آن به معنای این نیست، آن معلوم نیست از عرض در مقابل طول باشد، عرض است اما عرض به معنای مطرح کردن

پرسش: مبهم ۳۷:۳۰

آیت الله مددی: آن عارض یعنی مقابله کردند نه این که تعارض کردند، آن عرض چون عرض کردم عرض عبارت از، چون عرض است گاهی در لغت مثلاً فی عرض به معنای پهنا و گستره، به آن معنا هم می آید، طرح کردن، واضح روشن کردن و مطرح کردن واضح را هم عرض می گفتند، این که عارض الکتاب مراد این است اما این که مقابلش بایستد این از عرض در مقابل طول است. آن از عرض در مقابل اخفاء مثلاً، عرض کرد مطرح کرد، روشن کرد، آن در مقابل طول است، فقط بحث سر این است که چون در مقابل طول است عارض یعنی جعله فی عرضه، لکن عرض کردیم ثلاثی مجردش را هم به این معنا بکار برده، گفته شده که بکار برده شده لذا در این جا باید این طور معنا بکند جعل کلامه مقابل کلام برادرش، در عرض او در مقابل طول، یعنی نگذاشت او به کلامش ادامه بدهد، آن وقت این بعدها که قائل به حجیت تبعیدی خبر شدند شد تعارض، از باب مفاعله به باب تعارض رفت، پس بنابراین اگر ما یک خبر را حجت دانستیم یکی مخالفش بود می گوئیم معارض، شرائط حجیت یعنی شرائط به این معنا یعنی شأنیت حجت داشته باشد، شأنیت حجیت هم نداشته باشد می گوئیم هیچی، نه ارزش ندارد چون اینها حجت نیست، خبر ضعیفی است قابل عرضه با او نیست، قابل این نیست که

.....

جلوی او بایستد اما اصولیین اهل سنت چون قائل به حجیت تبعیدی شدند بحث تعارض را مطرح کردند پس بنابراین معلوم شد این مطالبی را که تا حالا از مرحوم نائینی اهم ابحاث اصول و فلان، تماما محل کلام است، عنوان باب به عنوان تعارض و تعارض الادله این هم محل کلام است، عنوان باب به عنوان تعادل، ترجیح، ترجیح، کل ذلک محل کلام است یا همان ذیل حدیث جز علل الحدیث نقل می کنیم یا آخر بحث حجیت خبر اختلاف الاخبار و اختلاف الاحادیث نقل می کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين